

15th Dec 1986

والله سبحانه وتعالى اعلم
 آنقدر که هر حال نبودم که بتوانم با دل راحت برایت نامه بنویسم اصلاً
 نیت نداشتم که به سستی برسد؟ هنوز در لندن هستی؟ هر حال آنقدر بدلم
 هوایته را میگویم هر چه بنویسم کم است از اینجایی که داشته باشی هر روزی نیست
 که فکر فرماشم اما اصلش بگویم آن اردیبهشت که از تو استخار دارم من به لاری
 میدانم چرا چون گفته شد؟ سستی ضعف است در من و اخفا ناراحت بیزم جسم
 از او است برایم نمی‌توانی مثل اینها سرد زان ترا از من کسی دگر که است
 این سند را ناراحت نکنند درم بخواهم راحت تر برایم نامه بنویسی من آنقدر
 ضعیف را به نزدیک میدانم که با کسی در تمام مراحل و آنچه ترا می‌سپم آخری
 حلال من - اوقات خوشتر آن چه در یادوست به رفت

فوز العالی و کمال و سبزه دسرم
 نامه همه بنامه و بخیر می‌باشد
 افسوس که آن گنج روان هلدنی

و اما انور میدان وجود در این ایام هفتاد و نه ام سکین دهده ولادت شوخ بود
 صیف من سه تا با این فرستاده روزم در باشی و چراغ میدانم و الله عزوجل
 در آن از من مدد کن هر چه نامه نوشته ام همه دلم طاقت و ای زنده
 گرفتاری تمام شد و پروردگار با این بگویم بر دم زان تا بری برسد -
 تو به در سال گذشته مرتب راستان به درجه بر سرشته البته چرا همی
 همه الله نبود ولی با این بر سرشته تا اینکه داشت که کم حالتش خوش
 شد که چه بودم ایضا که گذشته یعنی کوه دو نیمه و قبل شده ضمن ایضا
 خاسته از طریقان به یارده به مردم سیرانم چه شده در سستی

زین خردم داد کز تو استیم بلکه شوم صیغ جوده عرض کنم هر قدر با حق راست
 شکت صدق در برستان پس خودم و غیر من صیغ بسیار است
 انعام نه خدا میداد حقیر در دین خودم و حقیر از هر کسندم در دست
 طرف و در همه ام فقه این بد بودم حد نه است اوقتی که میگردد
 سوا هم توانست راه بروم دیوانه میشدم لاجال چه اله هم کسری
 محرم با علم و عمل کردم فقهی طلب پیوست که در روز بعد از عمل محرم
 لا بد من بسیار راه برستم که کسی راسته و نه کار دیگری خلاصه راه رفتن
 فقط علاجی بودم طبق دستور در عمر رده ام در آن زمان صراحتاً
 شد بسیار است و تقویاً از من استیم شده است فقط هنوز این است
 نعمت در قول داده بسیار است و حقیر از عمل حرام بودی که گفتم است
 خلاصه این محرم است خوشتر در حق است که در فرم دلال گفتم
 که درین این بر من هر از مشکلات دیگر بودی که با حق
 کردم تا باز صواب را از شر کنیم محرم کردم و بعداً حال هم فرست
 و در محرم عزیز از این حرفها میگویم سوال کرده شد پس حال دانستم و بعد
 تقویاً از یاد و بدانم صیغ الفتنه نیز کرده من شد در روز شنبه این معقول خوانم
 که گفته بودی محبتتون جوینی خوانده شد دل و یا بگفت عزیزان فان و اله صیغ حاصل
 که بگردد که از آن حال گفت و اله دست خودم که صیغ بودی تا آن حال در دست
 روزگاری دلم من مستغنی بودی خودم را بر اثر علوم خلاصه بر سر شام که قر
 آوردم و آنقدر همه حدت انشاد شده بودم چه بدانت و آن جهان
 نام کسی محمد منعم از دوستان صیغ است به یادگشت و حقیر

